

- کوتاه کوتاه کوتاه!** / یادداشتی بر مجموعه شعر «پرانترهای شکسته» اثر حمیدرضا شکارسری
- بین شعر و شاعر** / نگاهی بر گزینۀ سروده‌های نو و آزاد غلام‌رضا رحمدل شرفشاده‌ی
- در حواشی شعر** / تأملی بر مجموعه شعر «صحرایی پر از اسب» از پونه ندایی

کوتاه کوتاه کوتاه!

دردسرساز نشد؟! بی‌شک برای‌شان بهتر هم شد. به نظر

من، اگر شاعر منتقد باشد، بهتر می‌تواند به اشکالات کارش

پی برده و با شناخت راه‌ها، زودتر از دیگران ترقی کند؛ به

یک دلیل ساده: «چرا که باسوادتر از دیگر شاعران است!»

اگر اشعار شکارسری را نیز دنبال کنیم، درخواستیم یافت

او از زمانی که حرفه‌ای‌تر به مقوله نقد پرداخته، شعرش

بهتر و دیدگاهش نیز نسبت به شعر وسیع‌تر شده است.

«پرانترهای شکسته» مجموعه‌ای است از شعرهای

کوتاه سپید که در چند بخش عنوان‌بندی شده است:

شوخ‌ی صدف‌ها، پس از ساعت ملاقات، پس از غبار،

انتحار‌ها، طنزهای عاشقانه و پرانترهای شکسته که نام

مجموعه هم هست.

شکارسری علاوه بر اشعار کلاسیک و نو- بویژه غزل و

سپید- در این میان، اشعار کوتاه بسیار دارد اما مجموعه

۱۱۶ صفحه‌ای حاضر تنها به اشعار سپید کوتاه اختصاص

دارد؟! البته سرپرست حلقه نیلوفری، سیروس نوذری در

کل و فقط شعرهای سپید کوتاه می‌سراید.

بسیاری از اشعار شکارسری در این مجموعه، کاربردی

است. حال آیا شاعر عمدی در این امر دارد یا اتفاقی است،

جای بحث دارد:

«گریه کن! / گریه کن! / فضای زایشگاه را پر کن از گریه‌ها!

ما برای تو آنقدر غم کنار گذاشته‌ایم / که فرصتی برای گریه

نخواهی داشت»

یله

«سنگی فرستاد / گلوله‌ای پس گرفت / زخمی بر

سینه‌اش / به عدالت جهان پوزخند زد»

آیا شما در مقام مخاطب شعر یا شاعر، با کاربردی

بودن شعر موافقتی؟ چون بسیاری از اشعار یا ابیات شعر

کلاسیک ما از آن منظر که چون نظم هستند و به ساحت

خیال تعلق ندارند، کاربردی شده‌اند؛ امروز با کنایی‌کردن

اشعار نیز می‌توان آن را کاربردی کرد. البته کنایی‌بودن نیز

کمتر به ساحت شعر تعلق دارد و به نثر نزدیک‌تر است.

به نظر من، شعر الزاما کاربردی نیست، البته می‌تواند

باشد یا نباشد اما شاعر نباید عمدی در کاربردی‌شدن

شعر داشته باشد و خود را بنا به تعهد اجتماعی و دلایل

دیگر، ملزم و متعهد به آن بداند. چون وقتی شعر کاربردی

شود، مصرفی می‌شود و چیزی که مصرفی شده، مصرف

می‌شود و چیزهای مصرفی به ساحت هنر و شعر تعلق

ندارند. مگر اینکه هنوز با ذهنیتی که بر دوران شعر

کلاسیک حاکم بوده، به شعر بنگریم؛ با ذهنیتی که زمانه

به اجبار برای تعریف شعر به وجود آورده بود، چرا که شعر

بار سایر هنرها که هیچ، بار بسیاری از مسائل اجتماعی

را نیز به دوش می‌کشید و این جزو وظایفش محسوب

می‌شد اما امروز، بر حسب ضرورت عصر تجدد، شعر از

سایر مسائل که هیچ، از سایر هنرها نیز تفکیک شده و

تنها مسؤولیت‌های خود را دارد؛ اگر چه هنرها می‌توانند

به صورت طبیعی گاهی در هم دخالت داشته باشند و

بر هم تأثیر بگذارند. با این همه، من چندان هم مخالف

کاربردی‌شدن شعر نیستم؛ به ۲ شرط: اول اینکه شعر

کنایی دارای شعریت باشد و دوم اینکه همه اشعار یک

شاعر تنها کنایی نباشد.

نکته دیگر اینکه شعرهایی در این دفتر هست که

عین جملات قصار یا کاریکلماتور است! جملات قصار و

کاریکلماتورهایی هستند که خود را به شعر، شعریت شعر و

جوهر شعر نزدیک می‌کنند یا برعکس، شعرهای هستند

که لباس آنها را به عاریه گرفته‌اند:

«هر سال / حرف آخر را / زمستان می‌زند»

یله

«زمستان هم تمام شد / کدام پرنده / کدام جوجه؟»

حتی شعرهایی نظیر شعر ۷ و ۸ صفحه ۱۰۶ که

ظاهری شاعرانه‌تر دارند، فرقی با کاریکلماتورهای خوب

و قشنگ ندارند:

«همه از کویر می‌گذریم / فقط شاعر / چشمه‌ها را

می‌شناسد / و به آن سو می‌رسد»

یله

«دست نگهدار / شاعر! / پروانه‌ای روی مدادت نشسته

است»

وقتی از لباس عاریه حرف می‌زنیم، ساختار و فرم شعر

به یاد می‌آید که یکی از شباهت‌های شعر با جملات قصار

و کاریکلماتور از همین‌جا شروع می‌شود. پس اگر لباس

عوض شود درست می‌شود. با این همه، یک شعر چند

کلمه‌ای را به ندرت می‌توان از جملات قصار و کاریکلماتور

دور تگه داشت. شاید در بسیاری از مواقع باید از سرودن

شعرهای خیلی کوتاه فاصله گرفت؛ مگر اینکه فضاهایی

زمینه را برای ما گسترده کنند.

بخش‌هایی از دفتر «پرانترهای شکسته» نیز به‌واسطه

داشتن کلمات شاعرانه، رنگ و لعاب شاعرانه گرفته است،

چون گروهی از شاعران، از جمله شاعران نئوکلاسیک

بخش از کلمات را شاعرانه می‌نامیدند و می‌دانستند؛

کلماتی نظیر: بهار، زمستان، آفتاب، خیابان، باران، آسمان،

کویر، صبح، نسیم و…

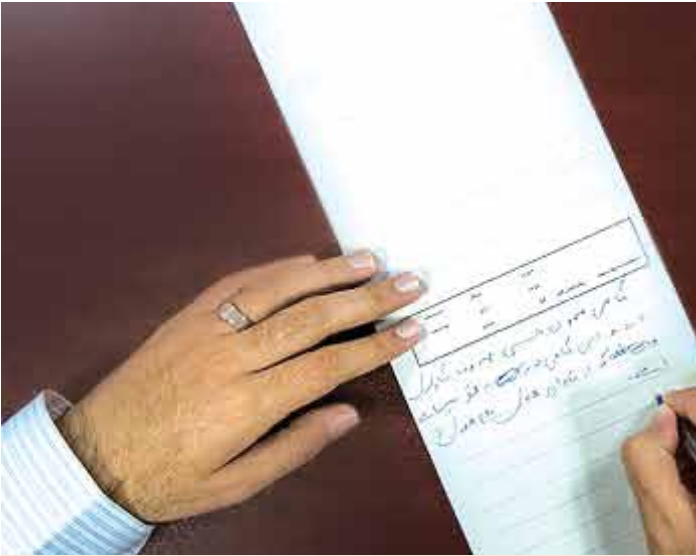
منظور این نیست که شاعران حق استفاده از چنین

کلماتی را ندارند و اگر از آنها استفاده کردند، متهم‌شان

کنیم که با این کلمات به اشعارشان رنگ و لعاب زده‌اند

و… نه! اما اینکه پشت پرده چنین کلماتی می‌توان ضعف‌ها

و نداری‌های خود را پوشاند، حرفی است قابل تامل. زبیر از



طریق این کلمات می‌توان مخاطبان عام را گول زد:

«برها چه مضامینی را پنهان کرده‌اند! / آنکه بی‌چتر /

زیر باران / راه می‌رود / شعر تر آسمان را تاویل می‌کنند…»

البته در کنار این نوع از سستگی و رفتگی، شکارسری

در بخش‌های دیگر، برخلاف شاعران نئوکلاسیک، از کلمات

غیرشاعرانه و ضدشاعرانه هم بسیار استفاده کرده است؛ مثلا

از سوسک و امثالهم. هر چند به قول فروغ: «هیچ کلمه‌ای

غیر شاعرانه نیست».

شعرهایی از آن دست که ظاهری مدرن دارد و کلماتش

نیز ظاهرا آن را امروزی کرده است، کم و بیش در این دفتر

یافت می‌شود؛ شعرهایی که ظاهرا می‌خواهند حرف‌های

بزرگ‌بزرگ بزنند!

«یک سنگ، یک چخمق / یک خنجر، یک نیزه / یک

تفنگ، یک بمب / هر کدام به زبان خود حرف می‌زند / تنها

مرگ / با همان لهجه همیشگی اش / داد می‌کشد»

چرا که دادکشیدن مرگ به لهجه خود و به زبان خود

حرف زدن سنگ و نیزه و… چه فرقی با هم می‌کند؟!

حرف آخر اینکه با دیدن این همه شعر کوتاه در این

دفتر از شکارسری، توقع دیدن شعرهای خوب و درخشان

بالا بوده، نه تنها چند شعر خوب که ۲-۳ نمونه‌اش را در

ذیل می‌بینید:

(برای قیصر)

«این تازه تمام فاجعه نیست / اصل فاجعه فرداست / وقتی

که شعرهای نیمه تمامت را کشف کنیم…»

«صبر کرکس